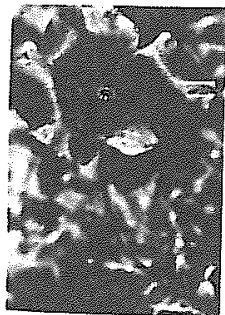
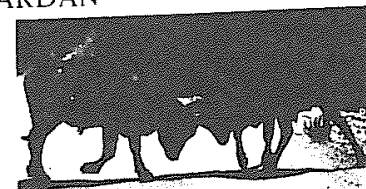


VESNI	هسو — زنی که با زن دیگر در شوهر مشترک باشند	وسنی
VUŠ	صوت برای اظهار تعجب	وش
VAŠTA	چوب نیم سوز	وشته
VIŠKU	شکوفه	وشکو
VAŠNI	گرسنه	وشنی
VEŠUN	آنها	وشون
VAŠA	بیشه	وشه
VAK	قورباغه	وک
VAKELIZ	حلزون	وک لیز
VAKA	کلیه	وکه
VAL	کج	ول
VALG	برگ	ولگ
VEL VELI	تکان خوردن	ول ولی
VELIK	میوه جنگلی به رنگ (قرمز و سیاه) شبیه زالزالک	ولیک
VAN	درخت زبان گنجشک	ون
VANNÂLI	عنکبوت	ونالی
VUNG	صدای گاو	ونگ
VANUŠA	بنفشه	ونوشه
VANNENÂ	ریسمان برای بارکشی	ونه نا
VENI	دماغ	ونی
VENISUJ	شاهی — تره تیزک	ونی سوچ
VEHUMA	بهانه	وهومه
VÊHÊR	سوراخ	وهیر
VIŠÂR	بیدار	ویشار



VAÇA	بچه	وچه
VAR	پهلوی	ور
VARÂZ	گراز	وراز
VARÂVERD	برآورد	وراورد
VARÂVARI	مورب — کج	وراوری
VARÂYUN	وارونه — عجیب غریب	ورایون
VARTÂL	لم دادن	ورتال
VERD KARDAN	خود رأی	ورد کردن
VARDA	بلدرچین	ورده
VARZÂ	گاونر	ورزا
VARF	برف	ورف
VARKÂ	بره	ورکا
VARKÂ GUŠ	نوعی گیاه کرک دار، طبی، خودرو	ورکا گوش
VERG	گرگ	ورگ
VARMÂL	پیچ و خم	ورمال
VAR VARÂ	بتدریج	ورورا
VERUN	شبیه خفاش	ورون
VARA BAXŠ	نوعی معامله برای نگهداری بره	وره بخش
VAR HAMMÂZ	نیمه کاری و داشتن شریک	ورهماز
VEZÂQ	کرمهائی که در لاشه متعفن جمع می آیند	وزاق
VEZ VEZEHÂ	سوسک سبز رنگ	وزوزها
VASSE	بس است	وسه
VESÂR	معتدل	وسار
VESAR HAVEREM	آب گرم و سرد را مخلوط کردن	وسارهاورم



HEKEŞI	آب پز	هكشى
HALÂ	هنوز	هلا
HALÂLA	آلاله	هلاله
HALAŞT	شاخه نازك بافته شده	هلاشت
HALAŞT	آدم بى قواره	هلاشت
HELEŞERES	چلانده	هلشرس
HELEŞREM	بچلانم	هلشرم
HALARG	ساقه گلپر	هلرگ
HALQÂŞEM	گره معمولی	هلقاسم
HELQEŞTE	پیچیده شده	هلقتشه
HELKARDAN	تکاندن	هل کردن
	نوعی لبنیات — ترکیبی از شیر گوسفند و پودر انجیر خشک.	HALVÊ هلو
HALVÊ GUŞ	نوعی قارچ که به عنوان مایه پنیر استفاده می شود	هلوگوش
HALI	آلوچه جنگلی	هلی
HALI BÂXERÂ	آلوی بخارا	هلی باخرا
HAMMÂZ	شریک انباز	هماز
HAMRÂ KAT	فاحشه، روسپی	همراه کت
HAMRU	گلابی	همرو
HAMRUTELEK	خوج صحرايي، گلابی وحشی	همروتلك
HAMMAS	غلیظ انیس (دره تنگ کاشته شده)	هممس
HAMUM	انبان	همون
HAMIŞAK	درخت همیشه سبز (دارواش)	همیشك
HANG	مرداب	هنگ
HANGAN	ساس	هنگن

HÂ'ÎST	گندم بوداده	هائیشت
HÂPÊ	پاییدن	هاپی
HÂRŞEM	بینم	هارشم
HÂRŞIYAN	دیدن	هارشین
HÂŞUR	لباسهای شسته شور و اشور	هاشور
HÂŞI	ماسیده، مالیده	هاشی
HÂKEL	تک وجدا	هاکل
HÂKEN	بکن	هاکن
HÂLA	لنگه	هاله
HÂVRI	بریدن	هاوری
HÂVEŞTE VÂ	کسی که نفسش بند آمده باشد	هاوشت وا
HÂVENNI	تعاونی — نوعی معامله	هاونی
HERBIMA	ورآمده	هریمه
HERTEKÔ	رقیق	هرتکو
HARDASI	تندتند	هردسی
HERESEKÂ	سر پایستاده	هرسکا
HER ME NÖN	نان معمولی محلی	هرمه نون
HEREN GOT	آویزان	هرنگوت
HARA	اره	هره
HASEKÂ	استخوان	هسکا
HASSAL	مرداب	هسل
HEŞTA	واحد بریدن چرم	هشته
HAŞTI PES	جلوی هشتی	هشتی پیش
HAŞOŞ	وسوسه	هشوش
HEQMÂŞTAN	تحمیل کردن	هشماشتن

## بازی‌های محلی

ویترین‌های پرزرق و برق اسباب‌بازی فروشها و تنوع و گوناگونی آن که در هر مملکتی رقم قابل توجهی از واردات آن را تشکیل می‌دهد از یک سو و نیروی انسانی و سرمایه‌هنگفتی که در این صنعت بکار می‌رود از سوی دیگر توجه مرا به نکات زیر جلب کرد.

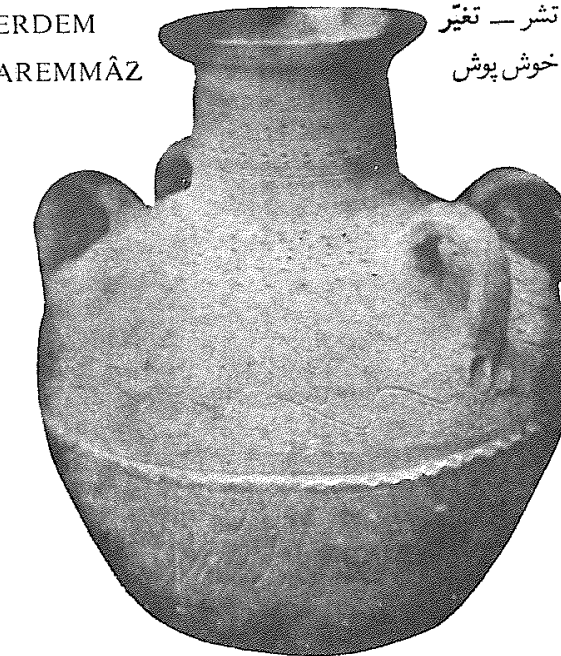
۱ - آیا سرمایه و نیروئی که در تولید و عرضه این اشیاء در کشورها صرف می‌گردد در آموزش و پرورش نسل بهمان میزان مفید و مؤثر است.  
 ۲ - اسباب بازیهای رنگارنگ و مدرن، ذهنیات کودک را به واقعیات زندگی نزدیکتر می‌سازد و یا کاملاً او را دور از حقایق و واقعیت‌ها نگه می‌دارد.  
 ۳ - تاچه میزان خلاء دوری و جدائی از طبیعت را که همیشه نفس انسانی در آرزوی پیوستن به آنست پُر می‌کند.  
 ۴ - در گذشته که بطور کلی امکاناتی از این نوع در دسترس جامعه نبود طی قرون و اعصار گذشته چگونه و با چه وسائلی خلاء زندگی کودکان پُر می‌شد.

برای روشن شدن این مسئله بد نیست نحوه و چگونگی چند نوع از این بازیها را که در دهکده کندلوس رایج است شرح داده و شما را با آن آشنا سازم.

HANGO	آب برنج	هنگو
HANIŞ	بنشین	هنیش
HENİŞTEKÂ	نشسته	هنیشکا
HENİŞTE	نشسته	هنیشه
HURD	هرت کشیدن	هورد
HURD BALÂK	آتش بازی	هوردبلاک
HAYÂSA	هوس کردن	هیاسه

## ی

YÂX	یخ	یاخ
YÂRI	جاری - زن برادر شوهر	یاری
YÂSA	بند چرمی	یاسه
YATTÂ	یکی	یت‌تا
YERDEM	تشر - تغییر	یردم
YAREMMÂZ	خوش پوش	یرماز



مساحت زمین مناسب برای بازی سی در سی مترکه معمولاً زمین باید مسطح و چمنزار و در عین حال وسیع باشد.

ابزار بازی. ۱- تب<sup>۱</sup> (توپ) که از ریس<sup>۲</sup> بافته شده و داخل آن از پارچه کهنه پُر شده است.<sup>۳</sup>

۲ - چوبدستی صاف که یک سر آن قدری پهن است و درازی آن حدود یکمتر است.

۳ - تعداد افراد مناسب برای بازی دوازده نفر (دو گروه شش نفری) و یا ده نفر که از این تعداد کمتر، بازی لذت ندارد و از کیفیت مطلوبی برخوردار نیست. برای شروع بازی ابتدا دو نفر با عنوان رهبر و فرمانده (سلار<sup>۴</sup> = سالار) از میان گروهی که می‌خواهند بازی کنند انتخاب می‌شوند که معمولاً افرادی زُنده و از لحاظ جسمانی و بازی از دیگران قوی‌ترند. اما نحوه یارگیری و آغاز بازی به این صورت است که ابتدا دو به دو یارگیری می‌کنند که دو نفر دو نفر دور از محل اجرای بازی، مخفیانه، نامی برای یکدیگر انتخاب می‌کنند مثل عقاب، سیمرغ، شیر، ببر، طاوس، قناری، و یا سنگ و چوب که هر کدام مظهر شجاعت، قدرت، نیرو، زیبایی و خوش صدایی هستند که این اسم‌ها را برای جلب نظر سلار (رهبر) مورد نظر خودشان انتخاب می‌کنند و نزد دو (سلار) می‌آیند و به سلار سلام می‌کنند. سلار می‌گوید: علیک برار (سلام بر تو ای برادر). یکی از دو نفر در برابر سلار نام خود و همبازیش را می‌گوید. سلار پس از اندکی تفکر، یکی را که مناسب می‌بیند نام می‌برد و نزد خود می‌خواند و به یار خود می‌افزاید و به همین نحو یارگیری صورت می‌گیرد. پس از اتمام یارگیری و مشخص شدن افراد دو تیم، دوسلار برای تعیین جای قرار گرفتن در زمین بازی، شیر یا خط یا خشک و تر می‌کنند. شیر یا خط یا خشک و تر به ترتیب ذیل است:

۲ - ریس به معنی نخ پشمی است.

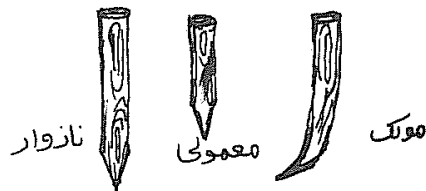
۴ - TAB. ÇUKÂ

۳ - توپ پنه‌ای توپ که امروزه جای خود را به توپ سنتی و دستی داده است.

روی تکه سنگی یا چوب پاره‌ای (کچیله KEÇILA) که یک طرف آن با آب دهان اندکی خیس شده سلار یک تیم به سلار تیم دیگر می‌گوید: شل یا خشک؟ یعنی قسمت تر یا خیس را می‌خواهی؟ سلار گروه دوّم با مشورت اعضای تیم خود یک طرف را انتخاب می‌کند مثلاً می‌گوید خشک خواهم. که پس از پرتاب سنگ و یا چوب در هوا و به زمین افتادن آن، برنده معلوم می‌شود. قبل از قرعه‌کشی دو سلار قرار می‌گذارند که چنانچه هر کس برنده شد در گل و یا در گهن قرار بگیرد. گل محل پرتاب توپ است. تیمی که در گل می‌ایستد برای زدن توپ با چوب مخصوص توپ زنی آماده می‌شود و سلار گهن یک نفر را به عنوان (مین‌تپ‌دی) برای تیمی که در گل هستند می‌فرستد. می‌توان مین‌تپ‌دی را از خارج از تیم نیز به توافق دو سلار انتخاب کرد. مین‌تپ‌دی فردی است هوشیار و زرنگ که توپ را برای توپ کش‌ها در هوا بلند می‌کند تا زیر توپ را بکشند و یا پرتاب کنند. اعضای تیمی که در گل هست یکی یکی، با چوب مخصوصی که در دست دارند بازی را شروع می‌کنند. درحالی‌که مین‌تپ‌دی، توپ را اندکی به هوا بلند کرده تا توپ کش زیر آن را بزند به سوی تیمی که در کهن می‌باشد (اندازه بلند کردن توپ باید به دلخواه توپ کش باشد. توپ کش عضو تیمی است که به وسیله چوب زیرتوپ را می‌زند. در ضمن توپ کش باید به تذکرات سلار که به او آموزش می‌دهد که نباید زیرتوپ را طوری بزند که تیم مقابل بتواند توپ را قبل از رسیدن به زمین عَلم با دست در هوا بگیرد، گوش بدهد. توپ کش اگر قدرت جسمانی کافی داشته باشد می‌تواند تا بُرد نهایی زیرتوپ را بزند یا حتی از میدان بازی خارج کند در صورتی که به طرفین بازی (شرق و غرب) خارج از محدوده زمین بازی نرود که در این صورت دوباره باید توپ کش زیرتوپ را بزند و توپ کش می‌تواند تا زمانی که توپ او در هوا یا زمین در دست افراد (گهن) نیفتاده به طرف گهن برود و برگردد. که در بازی مذکور به این عمل به اصطلاح (پاک شدن) می‌گویند که فایده‌اش این است که توپ کش مذکور مجدداً می‌تواند زیرتوپ بزند منتهی بعد از سلار. اگر

یکی از اعضای تیم نتواند باتوجه به وضعیت جسمانی خود بخوبی زیر توپ را بزند باید سرچنکل SARÇANKEL بزند یعنی با چوب روی توپ را بزند که به زمین بخورد تا دست کم افراد گهن نتوانند آن را در هوا با دست بگیرند (علم بیرن ALAM BAEREN) و اگر توپ کش، توپ را طوری بزند که افراد گهن (تیم مقابل) آنرا (علم) گرفتند باعث می شود مکان قرار گرفتن تیم ها عوض شود و اما احياناً اعضای تیمی که در حال رفتن به طرف گهن که در حال پاک شدن هستند در بین راه بوسیله افراد تیم مقابل (گهن) با توپ زده شوند بازنده به حساب می آیند. و اعضای گهن می توانند به طرف گل بروند و به بازی ادامه دهند و اما در بین راه چنانچه اعضای تیم بازنده، توپ را بردارد و دوباره به یکی از اعضای تیم مقابل بزند می تواند به بازی ادامه بدهد به این ترتیب که تعدادی از اعضا به سمت گهن و تعدادی به سمت گل فرار می کنند که افراد گل می توانند دوباره بازدن توپ افراد تیم خود را به سمت خود بیاورند و بازی به همین صورت ادامه پیدا می کند. لازم به توضیح است که سلار شش بار حق زدن توپ را دارد و معاون سلار سه بار. اگر تیمی که در حال زدن توپ هست تا هنگامی که نوبت به سلار نرسیده اگر موفق شوند که پاک سازی بشوند باید وقتی که سلار توپ را می کشد بروند و پاک شوند و اگر شش توپ سلار تمام شد و افراد باز هم نتوانستند پاک شوند در آن صورت قرماقری QERMÂQERI یعنی هرج و مرج می شود تا در این میان نتیجه گرفته شود. هرج و مرج بدین معنی نیست که بازی بهم بخورد بلکه جالب توجه بودن بازی آشکار می شود به این صورت که مین تپ دی می گوید اگر می توانید بروید. افراد گل در پاسخ می گویند که ده شاب یعنی ده قدم جلوتر، اجازه بدهی می رویم که مورد موافقت قرار نمی گیرد و باعث می شود که مین تپ دی، توپ را مخفیانه به یکی از افراد گهن که چابک تر و چالاک تر است و در عین حال اعضای گل روی آن شک و تردید نمی کند توپ را به او می دهد و پس از آن اعضای مقابل (گل) که می خواست پاک شوند می بایست بروند. در این میان که سلار زرنگ تر از دیگران و در عین حال مغرور

از لحاظ برتری نسبت به دیگران می باشد داوطلب می شود که برود که به دنبال آن تیم اوهم به اطمینان او دوان دوان براه می افتد که ناگهان بوسیله یکی از اعضای تیم مقابل زده می شود (گهن) و بلافاصله او و یاران او بدنبال توپ رفته تا آن را بگیرند و سعی می کنند قبل از رفتن اعضای مقابل به گل یکی از آنها را بزنند که این زدن توپ و سوزندان به وسیله هر یک از طرفین بازی صورت می گیرد و در این گیرودار بالاخره یکی از تیم ها موفق می شود بازی را ببرد. سپس بازی طبق روال قبلی ادامه می یابد مدت زمان بازی طبق قرار داد طرفین بر اساس وقت مناسب اوقات بیکاری صورت می پذیرد. در پایان گفتنی است که لذت و تماشای بازی در زدن هنگام پاک شدن اعضای تیم و قرماقری می باشد که شور و هیجان خاصی به بازی می بخشد. و در عین حال قدرت جسمانی و فکر و ابتکار بازیکنان و سرعت عمل آنها را نشان می دهد.

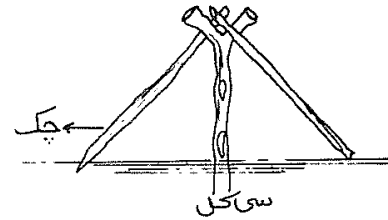


## ۲ - کلشت کا KALEST KÂ

ابزار بازی: چوب به اندازه های گوناگون و نامهای متفاوت. تعداد افراد مناسب برای بازی دو نفر (دسته های دو نفری در کنار هم در یک زمین، منتهی جداگانه می توانند بازی کنند. نحوه تهیه و ابزار بازی چنین است که ابتدا تعدادی از چوبهایی به قطر دو تا چهار سانتی متر و بلندی تقریبی بیست تا چهل سانتی متر که یک سر آن مانند مداد تراشیده و تیز کرده و یکسر دیگر آن گرد می باشد. مکان بازی در زمینی نرم و نمناک و بدون سنگ یا سنگریزه باشد صورت می گیرد و کلشت هایی که در این بازی بکار می رود عبارتند از: مولک MULAK، کلشت متوسط و نازوار. مولک کلشت کوتاه قدی است به طول

بیست تا بیست و پنج سانتی مترو قطر دو سانتی متر. کلشت متوسط کلشتی است با طول سی یاسی و پنج سانتی متر و قطر دو تا چهار سانتی متر. نازوار کلشتی است تقریباً بلندتر و کلفت تر از دو کلشت قبلی که جنس آن حتماً از (شل چوو و صاف) (چوب تر) می باشد که بلندی آن چهل تا چهل و پنج سانتی متر و به قطر سه یا چهار سانتی متر است. می توان فردی را برای نگهداری کلشتها انتخاب کرد که به آن خیردار می گویند (XEYRDAR) که اگر برنده نشوند می گویند دست خیردار خوب نبوده. و اما در شروع بازی تست زمین بازی لازم است که اصطلاح محلی و مفهوم آن چنین است که دو نفر بازیکن یکی از آنها کلشتی را در زمین با شتاب رها و فرو می کند برای امتحان که همزمان با فرو کردن کلشت در زمین یار یا رقیب وی برای اینکه متوجه موضوع می باشد بلافاصله چون زمین را مناسب نمی بیند می گوید: دگ با دک نا DEG BÂ DAK NA یعنی این زمین را برای بازی قبول ندارم و اما چنانچه فردی که کلشت را به عنوان تست رها می کند همزمان بگوید: هارشمفرو HÂRSEM FROV بیستم بزمن فرو می رود یا نه. اگر زمین به نظر او مناسب هست بلافاصله قبل از زبان گشودن رقیب یا فرد مقابل که می گوید دگ با دک نا باید بگوید دک بادک یعنی برای بازی این زمین را قبول دارم و بعد از انجام این مرحله بازی بدین گونه شروع می شود که نفر اول کلشت را بادست به شتاب بلند کرده و در زمین فرو می کند (گل کنه) و نفر مقابل هم بدین صورت کلشت خود را محکم به کلشت نفر اول می زند که اگر آن را از جا کند یا انداخت کلشت نفر اول را بر می دارد و بازی به همین نحو ادامه پیدا می کند تا اینکه کلشت مولکهای نفر اول یا دوم تمام شود که بعد از آن کلشت متوسط به میدان بازی می آید چنانچه کلشت متوسط یکی از طرفین تمام شد (نازوار به میدان بازی می آید و دو طرف مقابل هر دو با کلشت نازوار می جنگند تا این که یکی از طرفین همانند قبل تمام کلشت یار مقابل را برد و اما اگر مهارت یکی از بازیکنان ضعیف بود و کلشت او در زمین فرو نرفت و یا کمی در زمین نشست این امتیاز به وی داده می شود تا بلافاصله بگوید

(سردمتک SAR DAMETAK) که معنی آن این است که روی قسمت فرو رفته کلشت در زمین لگد کند و در حقیقت استقامت آن را در زمین بالا ببرد یا یاری بدهد. ولی چنانچه یار مقابل قبل از او بگوید (سردمتک نا SAR DAMETAKE NA) یعنی حق نداری لگد کنی و باید کلشت تو بهمان صورت در زمین باشد. شرایط بردن کلشتها در بازی چنین است: اگر کلشت یکی از افراد به هنگام زدن روی زمین فرو نرفت و کلشت افتاد باید طرف مقابل در هنگام فرو کردن کلشت در زمین طوری با کلشت افتاده اصابت کند که پنج سانتیمتر یا کمتر بایشتر آن را تکان داده یا جابجا کند و یا به حرکت در آورد در غیر این صورت صاحب کلشت افتاده می تواند کلشت را بردارد و به بازی ادامه دهد. شرط دیگر بردن کلشتها این است که چنانچه یکی از طرفین کلشت را زد به طوری که کلشت فرو نشانده طرف مقابل کمتر از سه سانتی متری زمین نزدیک شد برنده به حساب می آید و در غیر این صورت کلشت را برداشته، بازی ادامه می یابد تا اینکه در پایان بازی، یکی از طرفین کلشتش تمام شود که طرف برنده می گوید دس بشورد DAS BAŞURD یعنی دستهایت را شستم و این کنایه از خالی کردن دستهای رقیب از کلشت می باشد دست رقیب را خالی کردم و بالأخره تیم برنده، کلشت های خود را جمع کرده و محل بازی را ترک می گویند. در این بازی تمرکز حواس شرط اساسی بازی است. توضیح: اصطلاح دک با دک نا DEG BÂ DAGENÂ به هنگام بازی توسط بازیکنان به کار برده می شود که فرد زننده کلشت چنانچه کلشت او در زمین فرو نرفت بلافاصله باید بگوید دک بادک یعنی دوباره باید بزنم و اگر قبل از او طرف مقابل گفت دک بادک نا او نباید دست به کلشت بزند بلکه به همان صورت باید روی زمین باشد تا طرف مقابل بزند و این اصطلاح در خلال بازی چندین بار تکرار شود.



### ۳- سی کل کا SIKALE KÂ

زمین مناسب برای بازی دست کم حدود سیصد متر درزمینی پهن و هموار که هر چه وسیع تر باشد بهتر است. تعداد افراد مناسب برای بازی دوازده نفره که به دو گروه شش نفره طبق یارگیری تقسیم می‌شوند. وسایل بازی ۱- تب TAB ۲- سی کل (داهله DÂHLA) یک عدد ۳- پایاچک دو عدد ÇAK تب (توپ) که از مقداری ریس (نخ پشمی) که در محل به مقدار فراوان موجود است) و پارچه کهنه درست می‌کنند.

سی کل (داهله) چوب تر دو شاخه ای که به قطر سه سانتیمتر و طول شصت سانتیمتر می‌باشد.

چک که به قطر یک سانتیمتر و طول چهل سانتیمتر.

اصطلاح چک ÇAK در زبان محلی به پای انسان گفته می‌شود چون سی کل و چک به هنگام قرار گرفتن در زمین به پای انسان مانده می‌شود لذا به وقت بازی اصطلاحات چک یا سیک یا سیک هرگم اینه (هر کس هم می‌آید) یک چک ÇAK = پای و سیک = SIK بدون پا بدین منظور می‌باشد. اما مقدماتی که برای شروع بازی لازم است.

ابتدا گروهی که می‌خواهند بازی را آغاز کنند بین خود دو نفر را به عنوان رهبر (سلار SALÂR) انتخاب می‌کنند که معمولاً زبده‌تر و زرنگتر و ماهرتر از دیگران هستند. پس از آن یارگیری بدین نحو صورت می‌گیرد که در محل برگزاری دو به دو، مخفیانه، از برابر سلارها فاصله می‌گیرند و برای خود نامهایی مثل شیر، ببر، طوطی، طاوس، انار یا گل که هر یک مظهر شجاعت، قدرت، زیبایی و شیرینی است انتخاب می‌کنند و دوباره به پیش سلارها می‌آیند

و یکی از آنان رو به یکی از سلارها کرده می‌گوید: سلام سلار. سلار در پاسخ می‌گوید: علیک برار و پس از آن یکی از دو نفر به عنوان مثال می‌گوید طوطی خاینه (می‌خواهی = XÂYNE) یا طاوس که یکی از سلارها طبق نوبت برای یارگیری با اعضا و گروه خود مشورت و یکی را به دلخواه انتخاب می‌کند و کار یارگیری بدین نحو پایان می‌گیرد سپس برای شروع بازی سی کل یا دو شاخه را محکم در مرکز زمین فرو می‌کنند که بر اثر برخورد با توپ، نیفتد و از جا در نیاید. پس از آن سی کل چو (چک) را در دو طرف سی کل به صورت حایل قرار می‌دهند که بر اثر برخورد توپ به سی کل و همان چک به زمین بیفتد و اما مکان قرار گرفتن دو تیم در بازی به این صورت است که با پانزده شاب (گام) بلند سلار (قدمهای بلند سلار) از دو طرف محل استقرار سی کل چو تعیین می‌شود که به نامهای گل بالا و گل پایین معروف است. پس از آن به طریقی که ذکر آن گذشت خشک یا ترمی‌کنند و طرف برنده معلوم و بازی با نظارت دوسلار بدین گونه شروع می‌شود: سلار تب زن (عضوی که تب را به سی کل چو می‌زند) بازی را آغاز می‌کند. تب زن باید تب را به سی کل چو بزند که دو تا چک ..... یا دست کم یک چک را به زمین بیندازد که در این میان اگر یکی از سی کل چوها (چک‌ها) افتاد می‌گوید یک چک. مفهوم آن این است که یک پا از اعضای طرف مقابل را انداخته (لنگ کرده است) و اگر هر دو سی کل چوها را بیندازد می‌گوید دسیک یعنی یکی از اعضای مقابل هر دو پای او را زده و انداخته. به این طریق طرف مقابل «سوخته» به حساب می‌آید. یعنی از تب زدن محروم می‌شود و رفیق او که از تب زدن در این مرحله از بازی محروم شده بود مانند طرف مقابل به سی کل چو می‌زنند که بدین نحو بازی ادامه می‌یابد. در این جا حالتی دیگر هم پیش می‌آید که اگر یکی از اعضای (یک چک) و در حال بازی و زدن تب به سی کل چو باشد چنانچه یکی از طرفین تب را چنان زد که هر دو سی کل چو افتادند می‌گوید (سیک و هر که هم بیه یک چک SIK-O HARKE HAM BIA YAK ÇAK) یعنی اگر یک نفر از اعضای دیگر شما هم بیاید یک چک است (پایش لنگ است) و دیگر اینکه در این میان چنانچه به نحوی یکی

از سلارها و یا دیگر اعضا به هنگام زدن تب، یار مقابل تب را به شرط اینکه یکبار با برخورد به زمین در دست (عَلَمٌ ALAM) بگیرند تب زن مقابل یا رفیق دیگرش یک چک می شود که به ازای هر یک عَلَمٌ سلارو یا اعضای گروه او، بازی به مرحلهٔ سیک شدن یک یک اعضاء در آخر همه بازیکنان می شود.

و اما اگر تب زن، تب خود را (بن رکی) زد یعنی به صورت غَلطاندن روی زمین زد سلارهای طرفین نخستین بار به او تذکر می دهند که در دفعات بعد در صورت تکرار از بازی اخراج می شود که سلار به تندی رو به او کرده و او را اخراج می کند (بوردرگا) = بروبیرون و بازی ادامه می یابد تا یکی از طرفین، بازی را در مرحلهٔ اول ببرد که این حالت بازی (قَتِیر... QANPAR) هم دارد یعنی طبق قرارداد طرفین بازی که دوبار باید ببرند که مرحلهٔ اول به نحوی که ذکر آن گذشت می باشد و مرحلهٔ بعدی اجرای حُکم که به محض برنده شدن جوایز یا انجام کارهایی که بعد از برنده شدن باید صورت گیرد انجام می پذیرد. و اما اگر یکی از طرفین بازی که قنیر آن تمام شده باشد بازی طبق روال قبلی ادامه می یابد تا اینکه یکی از تیم ها بعد از برنده شدن در مرحلهٔ اول، مرحلهٔ دوم بازی را هم ببرد که در اینجا باید بازیکنان طرف بازنده تک تک اعضای برنده بازی از گل بالا تا گل پایین و برعکس در یک رفت و برگشت کامل سواری دهند که در هنگام اجرای عمل گروه برنده با شور و هیجان کامل کلمه ای را بصدا بلند تکرار می کنند (دوشی دوشی DUŞYDUŞY) یعنی سواری سواری. در بعضی مواقع در این نوع بازی ممکن است یکی از طرفین همیشه بازنده باشد که بازی شور و هیجانی بیشتر به خود می گیرد و یا به هنگام زدن سی کل چوها توسط یکی از اعضای گروه چنانچه چکها نیفتند و در عوض، طرف مقابل آن را با دست عَلَمٌ بگیرد خود امتیاز دیگری در بازی به گروه علم گیرنده تب می رساند.

در شروع بازی چنانچه یار مقابل بتواند سیک کند (هر دو پایه را ببندارد) سلار طرف مقابل از بین افراد خود یکی را که ناشی و تازه کار است و احتمال موفقیت ندارد بازنده اعلام می کند یعنی قبل از آنکه وارد بازی شود می سوزد که به اصطلاح به او اموناشت (AMUNAŞT) یعنی کسی که امان نداشت می گویند.

## القاب کسان (بی شناسنامه های دهکده)

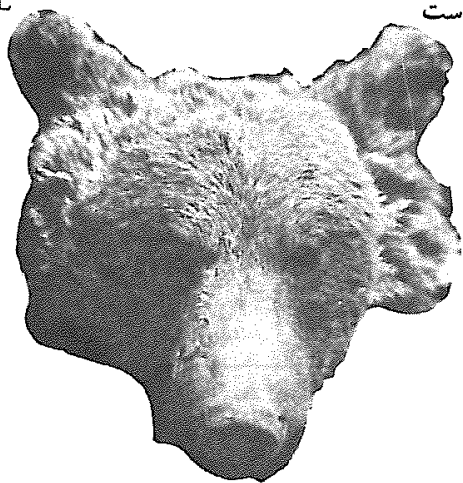
پیش از تأسیس ادارهٔ ثبت احوال، مردم همدیگر را به نام می شناختند و چون در سراسر روستا دهها حسن و احمد و اکبر (بدون نام خانوادگی) بودند اغلب برای شناسایی آنان دچار اشکال می شدند. از این رو، به یکدیگر لقب می دادند که خواندن تعدادی چند از القاب خالی از لطف نیست. ناگفته نماند که این لقب ها گاهی جنبهٔ تخفیف و تفریح نیز داشته است. باری، در سال ۱۳۰۹ هجری خورشیدی مأمور آمار به این دهکده آمد و مردم دارای شناسنامه و نام خانوادگی شدند.

ÂQÂREHÂ	* آقارها: آقاگوزو
ÂQÂZAN	* آقازن: زن آقا
ABA	* ابه: کوتوله
ARQA	* ارقه: ولگرد و همه کاره و هیچکاره
ALDANG	* الدنگ: بلند بالا، دراز
AMIRÂYÂ	* امیرآیا: امین الرعایا
BAKAR	* بکر: بکر
PAPA	* پپه: بی دست و پا — بی عرضه
PÊTEKALLA	* پت کله: کله کج
PAHLEVUN	* پهلون: پهلوان
TABAK	* تبک: کوتوله
JEN	* جن
JUKKI	* جوکی: کولی



GÂLMUS  
 GADÂKETUK  
 GADDAVÂ  
 GERDE DUL  
 GAMEJ  
 GUZEN  
 GITER  
 LÂL  
 LABLABQER  
 MEXTÂBÂD  
 MELLÂ  
 MELLÂDETAR  
 MUL  
 MUL GENA  
 MIRZÂ  
 NANÂ  
 VALEBÂL

\* گال موس: کون گنده  
 \* گداکتوک: بچه گدا  
 \* گددوا: پدر بزرگ  
 \* گرد دول: دول گرد  
 \* گمچ: هالو  
 \* گوزن: گوزو  
 \* گیتتر: ریفو  
 \* لال: لال  
 \* لب لب قر: پهن خایه  
 \* مختاباد: رئیس گاوسرا  
 \* ملا: ملا  
 \* ملا دتر: دختر ملا  
 \* مول: حرام زاده  
 \* مول گنه: حرام زاده  
 \* میرزا: باسواد  
 \* ننا: مادر بزرگ  
 \* ول بال: کج دست



ÇARAN  
 ÇUXÂN  
 HALAB  
 XÂNEMBEZERG  
 XEREN  
 XEL  
 XELEBED  
 XIMERQENA  
 DORÛ  
 DEZ  
 DAL  
 DUJGERDAN  
 DUXÊK  
 REKKEN  
 REYQEN  
 ZEKTER

ŞEL  
 ŞEXESLÂM  
 ALIBELAND  
 ALI MATUK  
 FESKEN  
 QEREN  
 KEŞTER  
 KAL  
 KAPUR

\* چرن: مزخرف  
 \* چوخان: آدم نی قلیانی — خان چویی  
 \* حلب: حلب ساز  
 \* خانم بزرگ  
 \* خرن: مسلول  
 \* خل: دیوانه  
 \* خله بد: چل  
 \* خی مرغنه: تخم خوک  
 \* درو: دروغگو  
 \* دز: دزد  
 \* دل: دله  
 \* دوج گردن: گردن دراز  
 \* دوخک: خیک دوغ  
 \* رگن: قوزی  
 \* ریقن: ریفو  
 \* زکتر: دماغو — بچه هایی که دائماً آب بینی شان آویزان است.  
 \* شل: شل و لنگ  
 \* شیخ الاسلام  
 \* علی بلند: علی دراز  
 \* علی متوک: علی کوتوله  
 \* فسکن: تودماغی  
 \* قرن: باد فتن دار  
 \* کشتتر: شاشو  
 \* کل: کچل  
 \* کپور: لب کلفت

\* تره کارِ گرون دکفه: دچار بدبختی بزرگی بشوی!

TERE KÂR-E GRUN DAKEFA.

\* تره کرم و وزاق در بکنه: کرم و تخم کرم از تنت بیرون بزند — بمیری! تنت کرم بگذارد!

TERE KERME VEZÂQ DAR BAKENA.

\* تره مرگ مواجات هاکنه: دچار مرگ ناگهانی بشوی!

TERE MARG-E MAVÂJÂT HÂKENA

\* تره هوایکه آزارها کنه: بلای آسمانی بگیری!

TERE HAVÂYAKE ÂZÂR HÂKENA.

\* ته اواز بکفه: آوازه تو فروافتد — نامت بیفتد، بمیری!

TÊ AVÂZA BAKEFA.

\* ته خکه اابل دکفه: آتش در خیکت (شکمت) بیفتد — آتش بگیری!

TÊ XEKE ALÂBAL DAKEFA.

\* ته ره هائونه انن اتن در بکنه: به همان اندازه [که دزدیده‌ای — یا دزدکی

خورده‌ای] از تنت بیرون بزند!

TERE HÂ'UNÊ ANNÊN ANNÊN DAR BAKANA.

\* ته ره هفتا حکیم دم بزنه: هفت تا حکیم نتوانند ترا معالجه کنند!

TE RE HAFTÂ HAKIM DAM BAZENA.

\* ته شمعه نیل هکشن: قامتت را نیل \* بگیرند — بمیری!

TÊ ŠAM'E NIL HEKEŠEN

\* ته قدا، لته سربشورن: قدا تراروی تخته مرده شوخانه بشویند!

TÊ QADDÂ LATÊ SARBAŠUREN.

\* ته لخته تش دکفه: آتش به شکمت بیفتد — آتش بگیری!

TE LEXE TAŠ DAKEFA.

\* نیل به چوب تازه‌ای گویند که هنگام دفن مرده، زیر بغل او می‌گذارند.

## دشنامها و نفرین‌ها

\* بی چاشنی درد: درد بی دوا بگیری!

BI CÂŠNI DARD

\* پشته گل نمجی: روی خاک راه نروی — بمیری! PEŠTÊ GEL NAMEJI

\* تاراج بوه کهو آرس، تره گوفتور دکفه: تاراج شده! در زمان عروس بودن سیاه شوی! به گاو مرگی دچار شوی!

TÂRÂJ BAVÊ KAHU ÂRES, TERE GOFUTUR DAKEFA

\* تیک بیمه: لباس مُندرست [از مرده شوخانه] برگردد. TIK BIMA

\* جفت قبر بشت: دو نفرتان را در یک قبر بگذارم! JEFTE QABR BEŠT

\* چورن آفله بیری: آبله چورنی \* بگیری! ÇURAN-E ÂFLA BAIRI

\* حاجی داود بزه ور: به دنبال بزحاجی داود بروی! \* نظیر: آنجا بروی که نادر رفت. [=خبرت بیاید]. HÂJIDÂVUDE BEZEVAR.

\* تره آسمون بزنه بنه هقماره: ترا آسمان بزند زمین بیلعد.

TERE ÂSMUN BAZENA BENA HEQMÂRA

\* تره چره‌ها کنه: خوره بگیری!

TERE ÇARA HÂKENA.

\* چورن ÇURAN نام یکی از روستاهای کجور و آبله چورنی، نوع سخت آبله است.

\* حاجی داود بزی داشت که گم شد و خیرش هم نیامد.

توصیف‌ها، تشبیهات و کنایه‌ها

\* آسیو هرچی گرد هاکنه، آسیو وونه خارا: آسیاب هر چه گرد کند، برای آسیابان خوب است.

Â SIO HARCİ GARD HÂKENA ÂSIOVUNA XÂRÂ.

آسیاب هر چه بیشتر گرد کند، سود آسیابان افزون‌تر می‌شود. رقبای آسیابان که براورشک برند چنین گویند، در موارد مشابه نیز بکار می‌رود.  
\* آسیوی تک تکه زن: آسیای تک تکه زن.

ÂSSIOYOYÊ TAK TAKE ZAN.

کنایه از آدمی که وسط حرف دیگران می‌دود. در آسیاب‌ها تکه چوبی است که از یک طرف به چرم‌نای گندم متصل است و از طرف دیگر به سنگ می‌خورد و گندم را به نظمی معین روانه زیرسوراخ سنگ می‌کند.  
\* آتش به پلا به: آتش به! پلو به.

AŞ BA PELÂ BA.

درباره کسی گویند که برای او خوب و بد و آتش و پلو فرق نمی‌کند.  
\* اتی که تر دکتا داویه شاله نکتا: آنطور که برای تو جور شد برای شغال «داوی» جور نشد.

ETI KE TAR DAKETÂ DÂVIÊ ŞÂLA NAKETÂ.

داوی نام دهکده‌ایست که شغال فراوان دارد.  
\* اتی که سکه زوره میان، شیش بکشی: مثل گه سگی که از وسط باشاخه باریک درخت نصف شده باشد.

ETI KÊ SAK-E ZURÊ MIYÂN ŞİŞ BAKEŞİ.

\* ته‌ونی کاله راه به کله: از سوراخ دماغت بیرون بریزد — از دماغت در بیاید!  
کوفتت بشود!

TE VENI KÂLA E RÂH BAKELA.

\* شه گته کارا بخاری: سر خودت را بخوری!

ŞÊ GENNE KÂRÂ BAXÂRI

\* قد به کفن: کفن به قامتت ببرند! نظیر: هیکتت برود زیر خاک!

QAD BÊ KAFAN.

\* کفن دپته باله: باله‌ایت و دست‌هایت را کفن بپچند!

KFAN DAPÊTE BÂLÊ

\* کهوزه‌ما: داماد سیاه شده = در دامادی بمیری! در دامادی سیاه بشوی و بمیری!  
KAHUZEMÂ

\* لاله‌واش بجویی: علف لال‌کننده بجویی — لال بشوی!

LÂLE VÂŞ BAJUYI

\* مرده شور ته زرد نشاره بوره: مرده شونشای زرد ترا ببرد — مرده شو هیکتل زردنبوی ترا ببرد!

MERDÊ ŞURTÊ ZARDE NEŞÂRE BAVERA.

\* مرده شورته هیچی نه‌نشار بوره: مرده شو هیکتل بی‌نشای ترا ببرد — مرده شو هیکتل هیچ و پوچ ترا ببرد!

MERDÊ ŞUR TÊ HIÇI NANE ŞÂRE BAVERA.

\* ناخوشی بکوشت: تراناخوشی بکشد!  
NÂXEŞI BAKUŞT

\* نارسقرین: در آتش جهنم بروی!  
NÂR-E SAQARBAN.

\* وباه دکت: ای وبا گرفته!  
VABÂH DAKAT.

\* باغبون اگر شاله نوو، شه خرمزه لوئه هسا: اگر باغبان زورش به شغال نرسد به بوته خریزه اش می رسد.

BÂQ BUN AGAR ŠÂLA NAVU, ŠÊ XARMEZA LU'A HASSÂ.

\* بامه شی ره بوته ته زور دوائی نه و سرا گل دکرده: گریه را گفتند گهت

BÂMEŠI RE BOTENE TÊZUR دواست بر سر آن خاک ریخت.

DAVÂ'I O,VÊ SARÂ GEL DAKERDÊ.

\* بامه شی و نی، آمینه یه؛ شی: شوهر «آمنه» دماغ دارد مثل گریه.

BÂMEŠI VENI ÂMINA-YÊ ŠI.

\* بامه شی یه دو، تا داره گردنه: دو گریه (دویدن گریه) تا اواسط درخت

است.

BÂME ŠIYE DÔ,TÂ DÂRÊ GERDANE.

در مورد کسی گویند که مدعی انجام کاری بزرگ است ولی دیگران می دانند

که آن را نیمه کاره رها خواهد کرد و انجام آن در توان او نیست.

\* بدی «اوسه زن» گل خارنا، ندی جو ناخارنا یا سوناخارنا: دیدی زن حامله

گل می خورد اما ندیدی می جود و می خورد یا می ساید و می خورد! BADI OSEZAN

GEL XÂRNÂ, NADI JONÂ XÂRNÂ YÂ SONÂ XÂRNÂ.

این مثل را درباره کسی گویند که کاری را که دیگری برای آموختنش

رنج کشیده، بی رنج آموختن، انجام می دهد و ضرر و زیان می بیند.

\* بز، ماس کلا بیارده: بز، کوزه ماست را آورده.

BEZ, MÂS KALÂ BIYÂRDE.

کنایه از کاری نشدنی.

توضیح: گویند چوپانی کوزه ماستی به بزش داد تا برای مادرزنش ببرد!

و این، مثل شد در مورد کار نشدنی.

\* بل اما یکی لادوئتم: بگذار ما یک لا باشیم.

BÊL AMÂ YAKILÂ DAVU'ÊM.

نظیر: سیبی که از وسط نصف کرده اند، تُرب سیاه که از وسط دونیم کرده باشند.

\* اساگوهره پنچی پرکنه پُره پنچی: حالا نوبت گوهر خانم است! گوهر خانم چرک و کتیف!

ASÂ GÔHARE PANJI, PERKENE PA'RE PANJI.

\* امسال میشکا، پارسال میشکارا؛ یاد دنا: گنجشک امسال به گنجشک پارسال می آموزد.

AMSÂLMIŠKÂ PÂRSÂLMIŠKÂ RÂ YÂD DÊNÂ.

گنجشک امساله به گنجشک پارساله چیز یاد می دهد.

\* امه طالعه دله خر دره: در طالع ما «خر» است.

AMÊ TÂLA'Ê DELA XAR DARÂ.

در طالع ما «خر» دیده اند. کنایه از آدم بدبیار، آدم بی اقبال.

\* انه چرنه ته دمه کوو: اینقدر می چری دنبه ات کو؟

ANNÊ ÇARNÊ TÊ DEMMA KUVA.

\* اولوئه کپا: گه کنار آب.

OLOÊ KEPÂ.

\* اون وقت که مان هه زومه تونه زوئه: آن وقت که من هی می زدم تونی می زدی!

UNVAQT KÊ MÂN HÊZUMÊ TUNÊ ZU'Ê.

\* نظیر: وقتی که جیک جیک مستانت بود فکر زمستان نبود. به توهی می زدم و تو اعتنا نمی کردی!

\* بازار لویه وچه: بچه سربازار. آن چنان بچه ای که بر اثر بی ادبیهای خود، بر سربازار او را جرداده اند و به دوپاره کرده اند. گاهی برای دشنام، گاهی

برای تهدید بچه ولگرد، بی سروپا و بچه ای که به هرزه گردی و بدی مثل شده است به کار می رود.

BÂZÂRLOYÊ VAÇA.

بگذار خودمان باشیم.

\* بنا به رسن بیسه: ریسمان طایفه بنا پوسیده است.

BANÂYÊ RASSEN BAPISSE.

کنایه از سستی قول طایفه بناست.

\* بنه بنه جو: ابتدای سربالایی و جو.

BANNE BENÊ JÔ.

\* نظیر: جوپای گذار. مثل جوی که اول سربالایی به اسب داده شود. کنایه از کاری که چون به موقع انجام نشده، در حال حاضر سودی ندارد.

توضیح: چار پادارانی که از جو چارپامی دزدند و به موقع به چار پا نمی‌دهند وقتی که پای گردنه می‌رسند و می‌بینند حیوان نیروی بالا رفتن از گردنه را ندارد آن وقت توبره جو را به گردن چار پا می‌آویزند و انتظار دارند که حیوان با خوردن جو نیرو بگیرد و خودش و بارش را به سرگردنه برساند.

\* بی تو آمله پلابساتنا: بدون توپل آمل را ساختند.

BI TU ÂMEL-E POLÂ BASÂTENÂ.

به کسی گویند که خیال می‌کند بی او کار دنیا نمی‌گذرد.

\* بی شلوار چک محموده چک: آدم بی شلوار پایش مثل پای محمود است.

BI ŞALVÂR ÇAK MAHMUDÊ ÇAK.

پوشاک عیب پوش است و گرنه پای هر آدم بی شلواری مثل پای

«محمود» لاغر و زشت است.

\* بیعاره موسا چنگم زوناگتا هین تک تک چیا: به کون آدم بیعار «گاوه» می‌زدند می‌گفت این صدای تک تک از کجاست؟

BI'ÂREMUSÂ

ÇANGEM ZUNÂ GETÂ HAYN TAK TAK ÇIÂ.

گاوه = چوب تراشیده لبه باریکی که در شکاف چوبی قطور گذارند و با تبر بر آن زنند تا بشکافت.

BINÂL-E ASB.

\* بی ناله اسب: اسب بدون نعل

کنایه از آدم عاجز، آدم بی دست و پا.

\* پار پیراره جمه ره تن دکرده: پیراهن پار و پیرار به تن کرده!

PÂR PIRÂRÊ JEMARE TAN DAKERDE.

کار و کردار قدیم را از سر گرفته است.

\* پرام گویه گالش: چوپان گاوی که سال نزائیدنش است.

PRÂM GOYÊ GÂLEŞ.

نظیر: شب پای زمین کشت نشده!

توضیح: با توجه به اینکه گاویک سال در میان باردار می‌شود کنایه از

آدمی است بی مصرف.

\* پُربتن چرم و جرب نوسانآ: پُردویدن کفش و جوراب پاره می‌کند.

POR BATETAN ÇARM-O JERAB OSÂNNÂ.

\* چرم = پای افزار، پوزار، در تداول تهران گویند: دویدن زیاد کفش را پاره می‌کند.

دولت آنست که بی خون دل آید به کنار ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست

\* پلنک از غیظ تله گفته: پلنک از غیظ به تله می‌افتد.

PALANG AZ QEYZ TALA KAFENE.

در مورد کسی گویند که از روی خشم و غرور به خود ضرر و زیان

می‌رساند.

\* پیاز به ته دمه بن: پیاز به زیر دُمست.

PYÂZ BÊ TÊ DEMÊ BEN.

به کسی که قهر کرده گویند.

\* پیرامسن بغداد درآ: مرتبی پیر در بغداد است.

PIRÂMSSEN BAQDÂD DARÂ.

در مورد کسی گویند که تربیت پذیر و نصیحت پذیر نیست.

PÊY BAR AYÊ ŞELABEZ.

\* پی بره یه شله بز: بُرشلی آغل.

بُر لنگ جا مانده در آغل. آدم از قافله عقب مانده. آدم وامانده  
\* پیره مله: ماده سگ پیر.

PIRE MALÊ.

\* تاریک شو و چشمک: شب تاریک و چشمک؟

TÂRIK-E ŞO-O ÇESMAK.

نظیر: توی تاریکی رقصیدن. کنایه از کار بیهوده کردن.

\* تا سرول نوو کلاول نیا: تا سر کج نباشد کلاه کج نمی‌شود.

TÂ SAR VAL NAVU KLÂ VAL NIÂ.

تا پدر دزد نباشد، بچه‌اش دزد نمی‌شود. نظیر آب از سر چشمه گل آلود است.

\* تب خایه او وزان م... لوم وونا: خایه گنده پس از آب زدن معلوم می‌شود!

TABXÂYA O VAZÂN MÂLUM VUNÂ.

یعنی در کارزار است که پهلوان و دلیر را از ترسوی ناتوان باز می‌شناسند.

\* تره اگر روغن کلائه دله انگن همون که هسه هسه: تُرا اگر در کوزه روغن،  
بیندازند همانی که هستی! TERÊ AGAR RÔQAN KALÂ'Ê

DELA ANGENAN HAMU N KÊ HASSÊ HASŞE

\* تره اونه مارکه مایه فرصته: [هر کاری که به تو می‌دهند] از «اونه ماه» تا «ارکه ماه» آن را کش می‌دهی.

TARE UNE MÂ ARKE MÂÊ FERSATE.

\* تره پشته بن دازه: پیشکش خودت باشد. ارزانی خودت باشد.

TERE PEŞTE BEN DÂRA.

\* تره خشکه سینه گت‌ها کته: تُرا با سینه خشک (پستان بی شیر) بزرگ کرده‌ام.

TERE XEŞKE SINA GAT HÂKENNE.

\* ته بافتنا: برایت بافته‌اند، برایت می‌بافند!

TABÂFTENÂ.

یک نفر چیزی از کسی طلب می‌کند به کنایه به او می‌گویند... به  
همین امید باش، به همین خیال باش!  
\* تو اگه کر چه اغوزه، مین ولاتیک چاقوما: تو اگر گردوی تازه‌ای من چاقوی  
نوک کج هستم.

TUAGA KERÇE AQUZÊ MEN VALÂ TEK-E ÇÂQUMÂ

یعنی تو هر چه باشی من حریف تو هستم. تو اگر دولی [دلوی] من بند  
دولم [دلوم]. تو اگر هفتی من هفتادم.

\* تو همون آویه مُربانه: تو مربای همان آلو هستی.

TU HAMUN ÂLU-YE MERABBÂ.Ê

تو میوه همان درختی. تو فرزند همان پدر و مادری.

\* ته تب مه پيله درا: توپ تو در بغل من است.

TÊ TAB MÊ PILA. DARÂ.

دستت برای من روشده است. رازت بر من آشکار شده است.

\* ته سایه تره بلن نمینا: سایه‌ات به نظر خودت بلند می‌آید.

TÊ SÂYATERA BLAN NEMÊYNÂ.

تو به نظر خودت آدم مهم و معتبری هستی.

\* ته کش کف نکه: شاشت کف نمی‌کند.

TÊ KEŞ KAF NAKENNE.

هنوز بالغ نشده‌ای. هنوز داخل آدمها نشده‌ای!

\* ته کین قلیان اودر: مگر در کونت آب قلیان ریخته‌اند؟

TEKIN QALYÂN O DARÂ

به کسی که آرام و قرار ندارد و به اصطلاح کون نشستن ندارد گویند.

\* تیم جار فسه شاه خوبین چی: کسی را که از جایگاه نشای برنج حفاظت  
می‌کند به خواب دیدن شاه چه؟

TIM JÂR FESE ŞÂH-E XOBAYYAN ÇI?

آنرا که در مزرعه می‌خواهد چه می‌رسد که خواب شاه را ببیند! در مورد کسی گویند که آرزوهای دست‌نیا فتنی دارد.

\* تینا کینگ مشکه به کتا: تنها بودن بوی مشک می‌دهد.

TAYNÂKING MEŠKÊ BÊ KENNÂ.

گوشه‌گیری بوی مُشک می‌دهد. آدم منزوی خوش نام است.

\* چه نسوجنه پاک هاکنی؟: چرا نمی‌سوزی دنیا را پاک کنی؟

CANASUJENE PÂK HÂKENI.

\* حیرته آسیوون: آسیابان دهکده «حیرت»

HAYRATÊ ÂSSIOVUN.

حیرت نام روستایی است که محصول گندم آن ناچیز است. و در مورد

کسی گویند که عنوانی دارد و کار مهمی ندارد.

\* حیفه پیر، که شه جوونی ره یاد بکرده: حیف از پیر که جوانیش را از یاد برده است.

HEYFÊ PIR KÊ ŠÊ JAVUNI RE YÂD BAKERDE.

حیف پیر که جوانی فراموشش شده. آدم پیر فراموشکار می‌شود و جوانان

را از کارهای جوانانه منع می‌کند. در حالی که خودش به هنگام جوانی همان کارها را می‌کرده است.

\* خار نوه، خار نوونا: کسی که درست نشد درست نمی‌شود.

XÂR NAVÊ XÂR NAVUNÂ.

درختی که تلخست وی را سرشت گرش برنشانی به باغ بهشت

وراز جوی خُلدش به هنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب

سرانجام گوهر به کار آورد همان میوه تلخ بار آورد.

\* خدا خرا بشناسیا شاخ ندا: خدا خرا را شناخت شاخش نداد.

XEDÂ XARÂ BŠNÂSIÂ ŠÂX NADÂ.

\* خرخره لو، نمیرنا: خر با لگد خر نمی‌میرد.

XAR XARÊLU NAMIRNÂ.

دو تا بچه که با هم جنگ می‌کنند بزرگترهای عاقل گویند...

\* خر، قابل کنگل، شال قابل پوسه کلا: خر، قابل کنگر، شغال قابل کلاه پوست.

XAR QÂBELÊ KANGAL ŠÂL QÂBELÊ PUSSE KLÂ.

خلایق هر چه لایق بود دادند.

\* خشک روخنه ره کر بازونا: در رودخانه خشک (بی آب) تور می‌اندازد.

KEŠK-E ROXENA RE KARPÂ ZU'Â.

کر پا KARPÂ نوعی تور ماهیگیری برای رودخانه. شکل یک کمان از

ترکه می‌سازند و تور را به آن می‌آویزند و تکیه گاه آن چوبی است که یک سر آن را در کف رودخانه فرو می‌کنند. کنایه از کار بیهوده کردن.

\* خمیر که شل بوو لاک اوپس دنا: خمیر که شل شود لاک (لاوک) هم آب پس می‌دهد.

XAMIR KE ŠEL BAVU LÂK O PAS DÊNÂ.

یعنی وقتی کسی بدنام شد خانواده اش هم بدنام می‌شود.

\* خورگیره موسه قالب: قالب کون سؤال کننده و خبر گیرنده.

XAVAR GIRÊ MUSE QÂLEB.

در پاسخ کسی گویند که به قصد فضولی در کار دیگران زیاد می‌پرسد و

برای طفره رفتن از جواب او این جمله را ادا می‌کنند.

\* خون اسبه بوه: ای خون سفید شده! ای بی عاطفه!

XUN ÊSBÊ BAVA.

\* خیال پلاهرچی چرب تروو بهتر: خیال پلو هر چه چرب تر، بهتر.

KIYÂLPLÂ HARCİ CARBTAR VU BEHTAR.

\* دال مرزه انگور مبیج نوونا: انگور «دال مرز» (= مازندران) مویز نمی‌شود.

DÂL MARZÊ ANGUR, MAYIJ NAVUNÂ.

در موردی بکار می‌رود که بخواهند بگویند فلان آدم بی استعداد،

افلاطون نمی‌شود.

\* دراز قبا جوکی: کولبی قبا دراز.  
آدم بی ارزش.

DRÂZ QABÂ JUKI.

\* درددکن: برایت بگوزند!

DERD DAKENEN.

\* دروزما، بهتر از راست: دروغ می‌زنم بهتر از راست.

DRU ZAMMA BÊHTAR AZ RÂST

وقتی به دروغگو می‌گویند دروغ می‌گویی، دروغگو از میدان در نمی‌آورد، می‌گوید: دروغ می‌زنم...  
\* درویش گنا تاسه دغه: درویش می‌گوید تا سه دفعه.

DARVIŞ GENÂ TÂ SE DAFÂ.

اگر کسی کاری را در نوبت‌های اول و دوم درست انجام نداد و به او ایراد گرفتند در جواب گوید... شبیه است به آنچه گوئیم: تا سه نشه بازی نشه.

\* دریای دله نه مولا: حاجی لک لک توی دریا. کنایه از آدم بلند بالا و قد دراز.

DARYÂÛÊ DELA'Ê MULÂ.

\* دزما، هیز ما؛ شه جور نثیما: دزد هستم، هیز هستم مثل خودم ندیدم.

DEZ MÂ HIZ MÂ ŞÊ JUR NA'YMÂ

وقتی آدم دروغگو، دروغی شاخدار می‌گوید و می‌خواهند او را رسوا کنند خود را از تنگ و تا نمی‌اندازد مثل بالا را می‌گوید و مرادش اینست که با این همه از شما بهترم.

\* دس، دهانا بازی بزوز: دست، دهان را بازی داد.

DAS DÂHÂNÂ BÂZI BAZU

«خورده» فراموش است.

\* دس که بچاور ناسکه دمه بن: دست که چایید می‌برد زیر دم سگ.

DASKÊ BAÇÂ VARNÂ SAK-E DEM-E BEN.

نظیر: از راه لاعلاجی به گریه میگه خانم باجی.

DÊKALE LEFÂ.

\* دکله لفا: لفای دوشاخه.

لفای دوشاخه، کنایه از آدم لاغر و مردنی. لفا: دوشاخه خرمن کوبی  
\* دله کارا دس‌ها کنه، چش بوینه حظ‌ها کنه: کار دلخواه را دست می‌کند، چشم می‌بیند حظ می‌کند.

DELÊ KÂRÂ DAS HÂKENA ÇEŞ BAVINA HAZ HÂKENA.

\* دوس که منا خواهه، آمل تا چاشت راهه: دوست که مرا بخواهد از اینجا تا آمل یک نیمه روز راه است.

DUSKÊ MENÂ XÂHA AMOL TÂ ÇÂŞT RÂHA.

\* دولت سره بنج، «بازمل» اوخارنا: از دولت سربرنج، تلخه هم آب می‌خورد

DÔLAT SARÊ BENJ BÂZMÊL O XÂRNÂ.

هزار سبزه خورد آب از برای گلی. از دولت سر رازیانه آب می‌خورد

سیاهدانه.

\* رحم شلوار بته کش دراز: رحم به بند شلوار وصل است.

RAHM ŞALVÂR BANNEN-E KAŞ DARÂ.

کنایه از اینکه دوست داشتن خانواده زن به بند شلوار بند است.

\* رَسَد کره، می‌ینه انگیس بمونسه: برای مُقَسَم انگشت وسط می‌ماند.

RASADKARA MIYANÊ ANGIS BAMUNESE.

قسمت کننده همیشه سرش بی کلاه می‌ماند. چیزی برای خودش باقی

نمی‌ماند.

\* زار کلایه دشتون: دشتبان دشت ناکاشته.

ZÂR KALÂÛÊ DAŞTUN.

آدم بی‌کار، سرگردان.

\* زما، زن ماره؛ گوته میچنا: داماد، دنبال گاو مادر زن می‌رود.

ZEMÂ, ZANMÂRÊ; GO'A MEJENÂ.

\* در مقامی گفته می‌شود که شخص با بی‌میلی و به اجبار دنبال کاری برود

چنانکه داماد با میل و رغبت برای چراندن گاو مادر زن نمی‌رود.



\* زن و شیه‌دوا، بهار سره هوا: دعوای زن و شوهر مثل هوای اول بهار است. نا پایدار و زود گذر است.

ZAN-O ŠIÊ DAVÂ BHÂR SARÊ HAVÂ.

\* زوره سره پیزا: نشای روی پهن.

ZURÊ SARÊ PIZÂ.

کنایه از رشد سریع و بی‌محتوی. مثل رُشد بوتۀ کدو.

\* ذقن: آدم ریقونه.

ZÊQEN.

\* ذوق ذوقویه عمر بکوشته: خستش مرا گشته است.

ZOZOQOYÊ EMAR BAKUŠTE.

\* سراخنه نه و شنی چینه کا: جوجۀ گرسنه در خانۀ سیران.

SERÂ XANA'E VAŠNI CINEKÂ.

هنگامی که کودکی باولع و دستپاچکی به خوردن می‌پردازد گویند مثل جوجۀ گرسنه‌ایست که در خانۀ سیرها افتاده است.

\* سرانجیلی، میان تسکاژوین فک — پرگدا، مارگدا، ال لاقلی بک.

SAR ANJILI, MIÂN TESKÂ O BON FEK.

هنگامی که بخواهند کسی را تحقیر کنند گویند: سر «انجیلی» میان «توسکا» و ریشه «فک» پدرگدا، مادرگدا، [خودش] الله قلی بیک است. انجیلی و توسکا و فک سه نوع درخت است.

\* سیر جنابور: سیم گشنده!

SERJENÂBUR!

نظیر: زهر مار! زهرِ هلاهل!

\* سرخه مرغنه، نوسال روز؛ سودارنه: تخم مرغ سرخ (رنگی) روز سال نو

SERXE MERQENA, NUSÂL-E RUZ; SU DÂRNÊ.

درخشش دارد، لطفی هر چیز به موقعش بستگی دارد. قیای بعد از عید برای گل منار خوبه.

\* سرگه آئه‌تانا، تا او بویه: سرکه تَند است مگر آب ببیند.

SERKA ANNÊ TÂNNÂ TÂ O BAVINA.

سرکه تا زمانی تند است که آب نبیند. در مورد کسی گویند که سخت اظهار وجود کند اما زمانی که بزرگتر و داناتر از خود را دید خاموش می‌شود.

\* سکه اسما هیته، چورا؛ پی چم دار: اسم سگ را بُردی، چوب را پشتِ سرداشته باش.

SAKÊ ESMÂ HITÊ. ÇURÂ PEY ÇAM DÂR.

چونام سگ بری چوبی بدست آر!

\* سگ دوه آسولشتا، سگ دیه وه موسه لشتا: سگی آسیاب را می‌لیسید و سگی دیگر کون آن سگ را.

SAK DAVA, ÂSIO LEŠTÂ; SAK-Ê DIA, VE MUS-E LEŠTÂ.

از کسی بدگویی می‌کنند شخص دیگری دنباله‌اش را می‌گیرد یا بالعکس کسی چاپلوسی می‌کند و کسی دنباله‌اش را می‌گیرد. در این مورد گویند...

\* سنگِ سواد کوه: سنگِ سواد کوه [به تو بخورد]! SANG-E SAVÂDKUH!

\* سه ری، تلی اورنا: سیری تلخی می‌آورد. SÊRI, TALI ORNÂ.

نظیر: سگِ سیر، قلیه تَرُش!

\* شاکویه هشتالینگه ره پی بزو: انگار که لنگۀ هشت تا «شاه کوه» را پازده است. ŠÂKUYÊ HAŠTÂ LINGARE PÊYBAZU!

مثل اینکه برابر هشت تا شاه کوه را طی کرده است. نظیر: مثل اینکه سرشیر را آورده، مثل اینکه شاخ غول را شکسته است. شاه کوه، نام کوهی است.

\* شرف بوردا اطاق سره در سه بیمو امه سره: «شرف» [نام دختری است] رفت به «اطاق سره» [نام دهی است] دوباره برگشت به سرای ما.

ŞARAF BURDÂ OTÂQSERÊ DARESSE BIMU AMÊSÊRÊ  
نظیر: سگه شاه ولایت، هر جا رود پس آید. یا: مال بد بیخ ریش صاحبش.

\* شروینه مایه بامه شی: گربه شروینه ماه [است].

ŞARVINE MÂYÊ BÂME ŞI.

شروینه ماه (۱۵ دی ماه تا ۱۵ بهمن ماه) هنگام جفت گیری گربه هاست. گربه حشری. دشنام گونه ای به دختران جوان است.

\* شندره موس: آدم کون برهنه.

\* شو بوردا، شو کین بمونسه: شب رفته است و انتهایش مانده، یعنی هنوز فرصت باقیست. شب باقی، حرف باقی. دیر نشده است.

ŞOBURDÂ, ŞOKIN BAMUNESE.

\* شه دمادویه دله انگنه: دُمش را توی دوغ می اندازد.

ŞÊ DEMÂ DUYÊ DELA ANGENE.

بیخود وارد معرکه می شود. بیخود خودش را داخل دعوا می کند.

\* شه گب عاشق: عاشق حرف خود.

ŞÊ GAB ÂSEQ.

آدمی که عاشق حرف خود است. آدم خودخواه.

\* شه گوزه ورنه آبهرامه گوزور: گوز خودش را می برد پیش گوز آقا بهرام.

ŞE GUZE VARNÂ Â BÊHRÂMÊ GUŹVAR.

خودش را با بزرگان مقایسه می کند.

\* شی بخت ورثی طالع، کم کس ره خدا هاده: شوهر، بخت و بچه طالع است و خدا [این هردو را] به کمتر کسی می دهد.

ŞI BAXTO RA'I TÂLÊ' KAM KAS RE XEDÂ HÂDE.

یعنی شوهر خوب مثل بخت (اقبال) و بچه خوب مثل طالع هستند که

این هر دو کمتر نصیب کسی می شود.

\* شی بمرده زنا را به عزای حسین چی: زن شوهر مرده و عزای حسین.

ŞIBAMERDE ZANÂ RÂ BÊ AZÂ-YE HOSEYN ÇI?

نظیر: تو مادر مرده را شیون می آموز.

\* شی مار بمرده پسر زنه دکتا: مادر شوهر مُرد به کام عروس شد.

ŞI MÂR BAMERDE PESAR ZANA DAKETÂ.

\* شه کینگه بشورده مییجه گاله سرشته: کونش را شسته و روی کیسه مویز گذاشته.

ŞÊKING-E BAŞURDE MAYIJ-E GÂLÊ SAR BÊSTE.

نظیر آنکه در تهران گویند طاقچه بالا گذاشته. هنگامی که یک نفر

کاری پیش پا افتاده را پشت گوش اندازد به او گویند...

\* شه گل در بورده: او از دروازه رد شد. خرش را از پل گذرانید.

ŞÊGAL-E DAR BURDE.

\* شه گوزه چر، دیگر ونه مبارک کته: چرا گوز خودت را به دیگران مبارک می کنی؟

ŞÊ GUZ-E ÇAR, DIGARUNA MEBÂRAK KENNE.

چرا عیب خودت را به دیگران نسبت می دهی؟

\* شه، یک کیله مرجیه سردرا: او بر سر یک کیله عدس خودش ایستاده است.

ŞÊ, YAK KILA MARJIÊ SAR DARÂ.

یعنی فقط از دوکس می‌ترسم، از غضب خدا و بدی آدم بی‌حیا.  
\* کُرده که کارا کرده سکاگی درآ: کُرد (چوپان) کار دارد، سگش گَه دارد.

KORDÊ KÊ KÂRÂ KORDÊ SAKÂ GI DARÂ.

نظیر: تازی وقت شکار ریدنش می‌گیرد.

\* کر گه کینگ دارنا غازه مرغنه: کون مُرغ دارد و تخم غاز.

KERGÊ KING DÂRNÂ QÂZÊ MERQENA.

یعنی ادعاهایی بیشتر از خودش دارد.

\* کل امیر بره غُصه نمیر: امیر کچل! بیا از غُصه نمیر!

KAL AMIR BRA QESSA NAMIR.

هنگامی که به کسی زخم زبان می‌زنند او برای تسلی خاطر خود چنین

گوید.

\* کل بوردا میلاخنه جمعه وربخاردا: کچل به مکتب رفت به جمعه خورد.

KAL BURDÂ MELLÂ XANA JAM'A VAR BAXÂRDÂ.

نظیر: حَسَنک ملاً نمی رفت وقتی می رفت جمعه می رفت.

\* کلاچ کلی نمی‌نه: لانه کلاغ نشانم می‌دهی.

KALÂÇ KELI NEMEYNE!

نظیر: در باغ سبز نشان دادن.

\* کلاچه سر بخارده: سر کلاغ خورده‌ای!

KALÂÇ-E SAR BAXÂRDE.

نظیر: مگر سر گنجشک خورده‌ای؟ کنایه از آدم پُر حرف.

\* کله سر مکله مکوآقتا به کل هنیش ویکو: کچل گر گرفته! بنشین در آفتاب

و سر خود را بخاران!

KALE SARÊ MAKLÊ MAKU ÂFTÂBE KEL HENÎŞ-O  
B AKU.

به آدم بیکاره گویند.

\* کله شریف همه به حریف: کله شریف، همه را حریف.

KALE ŞARIF HAMAYE HARIF.

هنوز حرف یک کیله عدس خودش را می‌زند. هر چه بگویند او حرف

خودش را تکرار می‌کند. مرغ یک پا دارد.

\* صغر هر چی گت بوو مرد نوونا: صغیر (یتیم) هر چه بزرگ بشود مرد نمی‌شود!

SAQÊR HARÇI GATBAVU MARD NAVUNÂ.

\* صفیه یه پوس تخت: پوست تخت زیر کون صفیه.

SAFIYA-YE PUSTAXT.

پارچه بسیار کثیف و بسیار مستعمل را گویند.

\* عروسک شه شی دارنا، فرفره زن چی دارنا: عروس خانم شوهر دارد، فرفره زن

«ساقدوش عروس» چی دارد؟

ARUSAK ŞA ŞI DÂRNÂ FERFERE ZAN ÇI DÂRNÂ?

به کسی که دنبال کاری می‌رود که نفعی از آن عایدش نمی‌شود و

سودش در کیسه دیگری می‌رود گویند.

\* غریب موس ده، آشنا پرده: به غریب کون دهنده، آشنا پَر دهنده:

QARIB MUS DÊ ÂŞNÂ PARDÊ.

خودی گداز غریب نواز.

FESKEN

\* فسکن: آدمی که تو دماغی حرف می‌زند.

\* قوا چار هزار پولک هش هزار: قبا چهار هزار دکمه هشت هزار.

QAVÂ ÇÂRHEZÂR PULAK HAŞHEZÂR.

نظیر: خردهشاهی پالان دوهزار. در موردی گویند که فرع از اصل زیادتر

شود.

KAPUR

\* کپور: لب کُلفت.

\* کراترسته؟ خدا را آدم بی حیا را: که را می‌ترسی؟ خدا و آدم بی حیا را.

KERÂ TARSENE XEDÂ RÂ ÂDAM-E BIHAYÂ RÂ.

آدمی که مدعی و حریف همه هست. همه از دست و زبانش به عذاب هستند.

\* کتا پشه واش برا: علف دم پله، بوزده است.

KANNÂ PEȘ-E VÂȘ BÊRÂ.

علف جلو در خانه را گاو هم نمی خورد. نظیر تقریبی مرغ همسایه غاز است. برای جوانی گویند که از همسری با دختران خانواده تن می زند و مشتاق همسری با غریبه هاست.

\* کو کزاموس حواله کتا: حواله به «کوکزاموس» می کند.

KUKAZÂMUS HAVÂLA KENNÂ.

کسی را که دنبال نخود سیاه می فرستند گویند مرا به کوکزاموس حواله داده اند. (کوکزاموس: دارو برای دام است و در محل نایاب.)

\* کوه کش کتا در یو کینگ شورنا: در کوه می شاشد در دریا می شوید!

KUH KEȘ KENNÂ DRYO KING ȘURNÂ.

کنایه از آدم دل گنده.

\* کوه ونا بوسه که دره مشت بو: کوه باید پاره شود تا دره پُر شود. تا کوه خراب نشود دره پُر نمی شود.

KUH VENÂ BOSA KÊ DARRAMAȘT BAVU.

\* کهان را دار، نو، گرونا: کهنه را نگهدار! نوگران است.

KEHÂN RÂ DÂR NÔ GRUNÂ.

قدر چیزی را که داری بدان.

\* کهنه زینا نوسرکش کشنه: زین کهنه را روکش نو می کشی!

KOHNA ZINÂ NU SARKAȘ KAȘENE.

موضوعی گهنه شده را دوباره نو کردن. زمانی که قصه (عُصَة) داستان کهنه شده ای را (غمی را، گلایه ای را) دوباره بازگو کنند، گوینده را با این مثل از گفتن باز می دارند. نظیر: کاه کهنه را باد داد.

\* کیچکک زما: داماد «کیچکک»، دامادی از دهکده کیچکک که هیچکس به او اعتنائی نداشت.

KIÇKAKÊ-ZEMÂ.

آلت دست، مسخره این و آن بودن.

\* کینگه لویه سیمه: جوش روی کپل. مزاحم، موی دماغ بودن.

KINGELUE SYMA

\* گاله حریف نیه، گوشه یه پره ماسنه: حریف گاله و جوال نیستی گوشه اش را می چسبی!

GÂLÊ HARIF NIYÊ GUȘE-YE PARE MÂSENÊ.

کسی زورش به حریف خود نمی رسد بچه او را می زند. نظیر: زورش به خر نمی رسد پالان را می زند.

\* گت گته سته یه سرا گاز زنه: سر سنده های بزرگ را گاز می زند.

GAT GATE SENNA-YÊ SARÂ GÂZ ZANNE.

گه های زیادتر از دهانش می خورد. بزرگتر از دهنش حرف می زند.

\* گته سرسلطون، گته لینگ چوپون: بزرگ سرسلطان، بزرگ پاچوپان.

GATASAR SELTUN GATALING ÇUPUN.

شخص فکور و صاحب اندیشه مقام عالی دارد و شخص پا برهنه با آن پای گنده چوپان می شود.

\* گته، شونادار، کیچیک شو ناخال: بزرگ از درخت بالا می رود کوچک از شاخه بالا می رود.

GATA ȘUNÂ DÂR, KIÇIK ȘUNÂ XÂL.

\* گته کتا ناکیچیک ویناٹا: بزرگ می کند، کوچک می بیند.

GATA KENAE KEÇICVINAE

کوچکتر از بزرگتر می آموزد. نظیر: نگاه به دست ننه کرد مثل ننه غریبه کرد.

\* گلائه دله تراب تریب: صدای سقوط گه داخل چاه.

GALA'Ê DELA'Ê TRÂB TRIB.

کنایه از آدمی که حرف مُت زیاد می‌زند و صدایی دل آزار دارد.

\* گتم همه جانون جا به جا: گندم همه جا هست ولی نان جا به جاست.

GANNEM HAMAJÂ, NUN JÂBEJÂ.

آدم همه جا هست، اما همه آدمی «آدم» نیست.

\* گننمه دلیه ده بک: جو موشی میان گندمزار.

GANNE MÊ DELAYÊ DÊBAK.

علف هرزه میان گندم. وصله ناجور.

\* گوز، پهن شلوار؛ چک نیرنا: گوز در شلوار ضخیم نمی‌ماند.

GUZ, PAHN ÎALVÂR; ÇAK NAYERNÂ.

هر رازی هر چند در پنهان کردنش بکوشند سرانجام آشکارا خواهد شد.

\* گوک نکرد کرس ها کرد: گوساله نکرده آغل کرده [ساخته] است.

GUK NAKERD KÊRÊS HÂKERDÂ.

گوساله به دنیا نیامده، آغل برایش ساخته. این مثل را برای آدمهای

خیالپرداز گویند.

\* گو که لسه دنیا نمک نخارنا: گاوی که موقع لیسیدن [نمک] نیست نمک

نمی‌خورد.

GOKÊ LÊSA DANİYÂ, NEMAK NAXÂRNÂ.

نظیر: هر که به خوابه قسمتش [سهم و حصه اش] بر آبه.

\* گوگوز بزو کره بسوتا: گاو گوزید کرایه اش سوخت!

GO GUZ BAZU, KERÊ BASUTÂ.

به کسی گویند که دنبال بهانه می‌گردد تا حق کسی را ضایع کند.

نظیر: خر گوزید و کرایه باطل شد.

\* گوپه دله خر: خری در میان گاوان. وصله ناجور بودن.

GOYE DELYÊ XAR.

\* گوپه شیرده لوزن: گاو شیرده و لگدزن.

GOYÊ ÎIRDÊ LUZAN.

گاو نه من شیر. کنایه از کسی که کار خیر خود را به بدی ختم می‌کند.

\* نگئی بخارده شه کاس کچه را بشور: گه خورده‌ای، کاس کچه‌اش را بشوی.

GI BAXÂRDÊ ÎÊ KÂS KAÇA RÂ BAŞUR.

گندی که بالا آورده‌ای خودت هم پاکش کن. کاس = کاسه، کچه =

قاشق چوبی و بر روی هم معنی «ظرف و ظروف» را افاده می‌کند.

\* گئی دله یه باکله: لوییای داخل گه.

GIE DELA'Ê BÂKÊLÊ.

حضور بی‌موقع، آدم ناجور، وصله ناجور.

\* گئی قره: آدم ریقونه. ریقو، ریقماسی.

GIQERA.

\* لاچین: ترک خورده!

LÂÇÇIN.

\* لخنه مادیان: مادیان حشری. زن بی‌خیال و ولگرد.

LÊXENE MÂDYÂN.

\* لرزنه کاجول: آدم دست و پا چلفتی.

LARZENNA KÂÇUL.

\* لاله زوونا لاله ماردنا: زبان لال را مادر لال می‌داند.

LÂLÊ ZEVUNÂ LÂLÊ MÂRDENNÂ.

نظیر: زبانِ خر را خلیج می‌داند — می‌فهمد.

\* لاله گدایه پول: پولی که لایق گدای لال است.

LÂLE GADÂYEPUL.

\* مادیان الله یارشا: مادیان مال الله یار است.

MÂDYÂN ALLÂH YÂRÊ ÎÂ.

نظیر: یابو مال محمود بیگ است. جوابی که مطابق سؤال نباشد.  
\* ماره نمیره شو درازه: مادر نمیرد شب دراز است.

MÂRA NAMIRA ŠO DERAZE.

\* ماهیه ور: برو پهلوی ماهی! برو جایی که برنگردی!

MÂHIEVAR.  
\* مردا غیرت کشنا مالا سرباری: مرد را غیرت می کشد مال [چارپا] را سرباری.

MARDÂ QEYRAT KEŠENÂ MÂLÂ SARBÂRI.

\* مردنه سوار اسب، همش پیاده آ: سوار اسب مردم همیشه پیاده است.

MARDENÊ SAVÂRÊ ASB HAMEŠ PYÂDA'Â.

\* مفتا ملا گیر بیارده، شه بامه شی کته نه دعاخاینا: ملای مُفت گیر آورده برای بچه گربه اش [هم] دعا می خواهد.

MOFTÂ MELLÂ GIRBIYÂRDE, ŠEBÂME ŠI KETA'A; DE'Â  
XÂYNÂ.  
\* مما سر چو: چوب کله دارا!

MAMÂ SARÊ ÇU.

\* چوب کله دار: چوبی که مقداری کهنه بر آن می پیچند و لوله لامپا را پاک می کنند. در تحقیر افراد به کار برده می شود.

\* من و خانه مواجب شصت و پنج تمانا: حقوق و مواجب من و خان رویهم شصت و پنج تومان است.

MEN-O XÂNÊ MAVÂJEB ŠAS-O PANJ TEMÂNÂ.

\* مگه ته بکوشته و رگ مه: مگر گرگ کشته تو هستم؟ مگر اسیر دست توام؟

MAGATÊ BAKUŠTE VERG ME.

\* مگه ته کله کتن ما: مگر تو سری خور تو هستم؟

MAGA TÊ KALLA KETEN MÂ.

\* مگه مه گلیله گاز گیته: مگر برای من گلوله گاز گرفته ای

MAGA MA GLYLA GÂZ GITE

مگر بجای من زحمت شاق کشیده ای که حالا انتظار داری کمکت  
کنم؟

\* موسیه می پرچیم نوونا: موی سرین پرچین نمی شود.

MUSÊMI PARÇIM NAVUNÂ.

\* موی کیل پناهگاه نمی شود. با امکانات اندک، رؤیای بزرگ داشتن [احمقانه است].

\* مه بزه میه غم: به موی بُرم. به موی زهارم.

MÊ BEZE MIYE QAM.

\* مه تک و مه زک: لب من و آب بینی من!

MÊTEK-O MÊ ZEK.

\* هنگامی که یکنفر به طرف ایراد می گیرد و به اصطلاح برای او دلسوزی می کند، او می گوید: مه تک و مه زک!

\* میچکای چک باریکا، اقا خیلی سالینا: گنجشک پایش باریک است اما خیلی چابک است.

MIÇKÂY-E ÇAK BÂRIKÂ, AMMÂ XEYLI SÂLINÂ.

\* نظیر فلفل نبین چه ریزه بشکن ببین چه تیزه!

\* میقل: خبرکش — کسی که حرف این مجلس را به آن مجلس می برد.

MEYQAL.

\* نئی سک، نئی لوئه: نه سگ نه وغ وغ.

NA'I SAK, NA'I LO'A.

\* سگ را که نبینی واغ واغش را نمی شنوی. نه شیر شتر نه دیدار عرب.

\* نخارایه مالا خاراخارنا: مال آدم نخور را خورنده می خورد.

NAXÂRÂYÊ MÂLÂ XÂRÂ XÂRNÂ.

اگر مالت را نخوری دیگران می‌خورند.

\* نون یک روزه چی پشت چی شکم: نان یک روزه (به اندازه نیاز یک روز) چه در کوله‌پشتی باشد چه در شکم.

NUNÊ YAKRUZA ÇI PEŞT ÇI ŞEKAM.

نانی که برای ناهار به کارگر می‌دادند اگر همانجا می‌خورد و به او اعتراض می‌کردند که چرا نان ناهارت را حالا خوردی در جواب چنین می‌گفت. یعنی متاع کم، ارزش اندوختن ندارد.

\* نیشه مار دنیشت: کنایه از کسی که کون نشستن ندارد.

NIŞTE MÂR DANIŞT

\* و بکوشته اسپنج نه من پی دارنه: شپشی را که او کشته است نه من پیه دارد.

ÛÊ BAKUŞTE ESPIJ NO MAN PI DÂRNE.

در باره کسی گویند که به چیزهای بی ارزش خود می‌نازد. نظیر آنکه گویند: شپش فلان کس منیره خانم است.

\* و تک داره سردرا: تُکش، سردرخت است. (تک به ضمه اول = نوک)

VÊTEK DÂR-E SAR DARÂ.

کنایه از سربه هوا بودن کسی است.

\* و چه ره کینگ هادی بهتره تا چشم کینگ: به بچه کون بدهی بهتر است تا گوشه چشم.

VAÇARÊ KINGHÂDI BÊHTARE TÂ ÇEŞM-E KING.

به کودک نباید رو داد. بچه عزیز است اما تربیت بچه عزیزتر است.

\* ورا بارون گرد نیرنا: طناب باربند گرد او نمی‌آید.

VERÂ BÂRVAN GERD NAYERNÂ.

طناب باربند هم به دورش (به گردش) نمی‌رسد. کنایه از آدم چاق و پت‌ویهن از پهنا در رفته، دماغش چاق شده است.

\* ورگ ورگی بوه، لسه سکه دکته: «گرگ گرگی» شده برای «لمه» سگ خوب شده.

VERG VERGI BAVA. LEMA SAKA DAKETE.

گرگها به هم افتاده‌اند برای سگ گرگ‌نما خوب شده است. نظیر تغاری بشکند ماستی بریزد، جهان گردد به کام کاسه لیسان. \* و سر، ولاکه دله درآ: سرش تو لاک خودش است.

VÊSAR VÊLÂKÊ DELA DARÂ.

سرش به کار خودش گرم است.

\* وشنی ره نونه لاکه سردرا: گرسنه تا سرلاک نان دیر است.

VAŞNI-RE NUNE LÂKÊ SAR DERÂ

یکنفر از دیگری قرض می‌خواهد، طرف گوید برو هفته دیگر بیا تا بدهم، و او گوید: برای گرسنه تا رسیدن به لاوک نان هم دیر است. \* و گاردنه سریونجه کتا: روی علف، برش یونجه است.

VÊ GÂRDENESAR YUNJA KATÂ.

ریش ما آنجا گرو است نمی‌توانیم حرفی بزنیم. نظیر: گوشت ما زیر دندانش است. طناب ما زیر بار اوست.

\* وه تکه با کله نکته: باقلای نوکش نیفتاده است.

VÊ TEKÊ BÂKKELE NAKETE.

هنوز بزرگ نشده است. هنوز دهانش بوی شیر می‌دهد.

توضیح: جوجه مرغ وقتی سر از تخم در می‌آورد در دو طرف نوکش زائده‌ای شبیه باقلا وجود دارد که پس از مدتی خود به خود می‌افتد. \* وهرها کرده تخته: ای تخته سوراخ شده! به آدم لاغر گویند.

VÊHÊR HAKERDE TAXTA.

\* وه گوشه دله ورگ درآ: گرگ داخل گوشش است.

VÊ GUŞÊDELA VERG DARÂ.

خطر بیخ گوشش است.

\* هتی سک و بامه شی رموننا: با هم مثل سگ و گربه می‌مانند.

HATI SAK-O BÂMEŠI RE MUNNENÂ.

\* هتی که کلاچ کشکا ایشنا: آنطور که کلاغ به کشک نگاه می‌کند!

HATI KÊ KALÂC KAŠKÂ ÊYŠENÂ.

با حسرت به چیزی نگریستن.

\* هر چی تْرا بزیارا وخت تنگ بکارا: از هر چه تو از آن بیزاری وقت تنگ به کار آید.

HARÇI TERÂ BEZYÂRÂ VAXT-Ê TANG BEKÂRÂ.

نظیر: هر چیز که خوار آید — یک روز به کار آید.

\* هر که بیرا، شه کلوا به سرکتا: هر کسی خاکستر را روی «کلوا» ی خودش می‌ریزد.

HARKÊ BIRÂ,ŠÊ KALVÂYÊ SAR; KENNÂ.

هر که خاکستر را روی نان خودش می‌ریزد. هر که به فکر خودش

است.

توضیح: «کلوا» نام نان چوپانی است که برای پختن، زیر خاکستر گرم

می‌گذارند.

\* هر که خو کرد. جمه کرد هر که دو کرد جمه کرد: هر که خوابید جامه

(پیراهن) کرد، هر که دوید جامه کرد.

HARKÊ XÔ KARD

JEMA KARD HARKÊ DO, KARD JEMA KARD.

شبهه آن مثل که گوید: از دویدن زیاد کفش پاره می‌شود، به قسمت

خود قانع باش.

\* هر که ریش دارنه ته بپائه: هر که ریش دارد بابای تست؟

HAR KÊ RIŠ DÂRNE TÊ BABÂ'E.

\* هزارتا بوم جرکت: از هزار بام پایین آمده.

HÊZÂRTÂ BUM JERKAT.

بدکاره‌ای که از هزار بام پایین آمده باشد.

\* هزار تلی وو، واوه هره گلی وو: هزار تا تیغ باشد گلوی گشادی هم باشد.

HÊZÂRTA LI VU VÂVE HERÊ GALIVU.

مال مفت اگر هزار تا تیغ هم داشته باشد از گلوی گشاد پایین می‌رود.

کنایه‌ایست به افراد مفتخور!

\* هلا زردی را کینگ نورد! هنوز مثل جوجه، زرده به کون نکشیده‌ای!

HALÂ ZARDI RÂ KING NAVERDÂ.

هنگامی که بچه‌ای توی حرف بزرگترها می‌دود به او گویند...

\* هلم لوه واش: علف لب مرز.

HALAME LOË VÂŠ.

علف لب مرز که همه روی آن پا می‌گذارند. کنایه از آدم بی ارزش،

بی اهمیت.

\* همتی رونکیه په په دنه: مثل اینکه لابه‌لای پارڈم می‌دهی.

HAMTI RUNEKIË PÊPÊ DÊNÊ.

در باره کسی گویند که در محاوره آسمان ریمان می‌بافد.

\* «هم هادا عقل» تا کتاسره: عقل یاد داده شده تا دم در است.

HAMHÂDÂ AQL, TÂ KANNÂ SARÊ

اگر استعداد نداشته باشد آنچه به او یاد دهی به زودی از یاد می‌برد.

\* همه چی مونا آدم نمونا: به همه چیز می‌ماند به آدم نمی‌ماند.

HAMA ÇI- MUNÂ ÂDAM NAMUNÂ.

شبهه همه چیز است جز آدم. به همه چیز می‌ماند جز به آدمی زاد.

\* یابو محمود بیکه شه: یابو مال محمود بیگ است.

YÂBU MAHMUD BEYKÊ ŠE.

هنگامی که یک نفر به سئولات طرف، جواب پرت و پلا می‌دهد،



گویند.

• یازدهم ملا: ملای روز یازدهم.

YÂZDAH-EMELLÂ.

ملاى روز یازدهم [یازدهم مُحَرَّم] کنایه از آدم بی اعتبار و بی فایده.



تصویری از یک زن روستائی در روزگاران گذشته

## دیروز، امروز، فردا

در تیرماه سال ۱۳۴۲ خورشیدی عکسی از دهکده میخساز برداشتم که در صفحه بعد خواهید دید. در سال ۱۳۶۲ مجدداً از همان نقطه عکسی دیگر تهیه کردم و برای مقایسه در کنار هم قرار دادم، نکاتی نظرم را جلب کرد که به ذکر آنها می پردازم.

۱ - دیروز: روزگار گذشته که این دهکده در کمال آرامش و سکون و با جمعیت کم در دامنه های البرز آرمیده بود با برخورداری از نعمت های طبیعی و مردمی کم توقع که در نهایت سلامت و سعادت روزگار می گذرانند. کشتزارهایش سبز و خرم، مردم آن صاف دل و صادق و پاک بودند و آداب و رسوم دیرینه آنان پا بر جا بود. شاه پرکها و پرندگان سرمست و شاداب در دشت و کوهسار به شادمانی پرواز می کردند.

